

پبلشرز: پروفیسر ڈاکٹر عزیز گل، جامعہ اسلامیہ، کراچی۔

قیمت: روپے 100

پہلی بار شائع: 1977ء

دوسری بار شائع: 1977ء

مطبع: پبلشرز، جامعہ اسلامیہ، کراچی۔

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء



تبلیغ حسین مسنایور

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

1977ء

سرِ تختی که پیاده شد و رفت توی دکتر حسابی، مثل همیشه نفهمید از پشت کدام کوچه یا درخت، پسر لاغره باز با موتور افتاد دنبالش. و باز احساس کرد پشت سرش حجمی سنگین جمع شد و جلوش اما انگار خالی شد، که قدم هاش رانمی فهمید کجا می گذارد. همه ی خیابان و شلوغی هاش و دست فروش ها و جوان های بی کارِ سرگردان آمده بود چسبیده بود پشت سرش و خانه اش آن جلوه ی داشت دورتر می شد و میان شان خالی تر می شد. چیزی توی تنش افتاد به تیک تیک کردن. داغ شد. با دندان های فشرده به هم نفس کشید. حیف نمی توانست. کاری نمی توانست، حتا گفتن چیزهایی که توی جلوش جمع می شد. دیگر مثل یکی دوبار اول نبود که بامزه باشد، توی دلش بخندد. دیگر زشت و مسخره بود. زود فهمید این مثل بچه های فامیل نیست (جواب شان را که نمی داد و رو می گرداند وسطِ حرف زدن شان، قهر می کردند)، مثل دوستِ دوست هاش نیست (متلک و بدوبی راه که می شنیدند، می افتادند آن ها هم به بدوبی راه و چشم هاشان غیضی و دشمن می شد). از چشم هاش پیدا بود. از سردی و بی اعتنایی به همه ی نگاه ها و حرف های آدم هایی که رد شده بودند و چیزی گفته بودند.